

شعرهای قلابی در شاهنامه فردوسی

حسین مسرور

روزی دریکی از انجمن‌های ادبی که بحث‌های جالبی در میان بود یکنفر که خیال میکنم پرفسور ریپکا بود پرسید که اگر شعری از شاهنامه بخوانیم آیا میتوانیم یقین داشته باشیم که این همان است که عیناً از دهان و قلم حکیم طوس گفته و نگاشته شده است؟

دیر گاهی این وسواس خاطر من را مشغول داشته بود و تأسف میخوردم که چرا یک نسخه شاهنامه از سده چهارم یا اقل از نیمه اول سده پنجم در دست نیست تا این شبهه بر خیزد و ابیات بدون دستکاری نویسندگان شاهنامه‌ها در دسترس مشتاقان قرار گیرد.

از سال سیصد و هفتاد و یک یا هشتاد و یک هجری که شاهنامه بجاهای شیرین خود رسیده بود و بقول استاد طوس همی زیر شعر اندر آمد فلک - تا امروز یک هزار و چند سال گذشته و هر نویسنده‌ای که دست بنوشتن شاهنامه بر آورده هر جا توانسته و عقل گردش اجازه داده کلمات را نو و کهنه کرده و مطابق مذاق خودش اشعار را بفهم و سیاق زمانه خود نقل و تحویل نموده است تا جایی که امروز نمیتوان ابیات واقعی شاهنامه را دریافت و تاثیر تحولات زبان و لهجه‌داری را مورد مطالعه قرارداد.

گذشته از تصرفی که در ابیات شاهنامه شده و واژه‌های عهد قدیم بکلمات متداول زمانها برده شده است اخیراً در قسمتی از شاهنامه یک داستان جعلی بر خوردم که

از شدت حیرت دهانم بازماند و دردل باین نابکاری‌ها و خیانت درامانت‌های ملی لعنت فرستادم و مبهوت ماندم که کدام متذوق بیدوق و کدام متشاعر بیشعور این کار احمقانه را کرده و مزخرفات بی ارزش خود را در افکار ابدکار و در رغرر استاد طوس داخل کرده و زرباک و بی‌غش شعر دری را با این لاطائلات و دغل کاری بهم درآمیخته است؟ این داستان جعلی ضمن داستان سهراب و گردآفرید دختر کژدهم دژبان دژسپید واقع شده هنگامی که سهراب بمرز ایران رسیده و بادژبان دژ مرزی کژدهم در کشمکش است گردآفرید دختر ایرانی بجننگ سهراب آمده و پس از نبردی دلیرانه مغلوب سهراب میشود و قول میدهد که برود و دژ را در اختیار سهراب بگذارد اما پس از نجات و بازگشت بدژ شبانه از راههای مخفی دژ را تخلیه کرده عقب می‌نشینند و منتظر پاسخ نامه‌ای که بشاهنشاه گزارش داده‌اند میمانند.

جعل کننده داستان در بازگشت سهراب و ندیدن گردآفرید صلاح دانسته که سهراب را عاشق گردآفرید کند و بزبان سهراب ایاتی عاشقانه بسازد که گوئی سهراب در فراق گردآفرید با خود زمزمه کرده است از اینجا پس از سخن فردوسی که گوید:

چو سهراب و لشکر بر دژ رسید	بیاره درون کژدهم را ندید
شبش رفته بودند با کژدهم	سواران و دژدار و کردان بهم
چو سهراب و لشکر بر دژ رسید	بیاره درون کژدهم را ندید

از اینجا است که شاعر قلابی وارد صحنه میشود و ابیات بلند و آسمانی سخنور طوس را بقعر بی ارزشی و پستی گرایش میدهد.

همی جست گردآفرید و ندید	دلش مهر پیوندد او بر گزید
همی گفت از آن پس دریغا دریغ	که شد ماه تابنده در زیر میغ
مرا چشم زخمی عجب رخ نمود	که دهر آنچنان صیدی از من ربود

این سبک شعر از قرن نهم بلکه دهم است و باشعر فردوسی هیچگونه سازشی ندارد

باز میگوید:

غریب آهوئی آمدم در کمند که از بند جست و مرا گرد بند
 کسانی که با طرز بیان فردوسی آشنائی دارند بخوبی غرابت و ناآشنائی این
 ابیات را با اسلوب سخن فردوسی درک میکنند . باز قلابی ادامه میدهد :

پری پیکری ناگهان رونمود دلم را ربود و غم را فزود
 در تمام شاهنامه نظیر این مزخرفات وجود ندارد - جائی که سخن از پهلوانی
 ودلیری مرزداران ایران و برخورد دو پهلوان که سپاه دو طرف نگران جنگ و پایان
 پیروزی هستند شاعر بوم صفت خوش داشته است که سخن از عشق و عاشقی پیش آرد و سخن
 فردوسی را که در چند بیت بالاتر از این اشعار گفته است نشینده انگارد.

بدو گفت سهراب کای خو بچهر بتاج و بتخت و بماه و بمهر
 که این باره با خاک پست آورم ترا ای ستمگر بدست آورم
 آنگاه گرد آفرید در پاسخ میگوید :

بخندید و آنکه با فسوس گفت که ترکان ز ایران نیابند جفت
 ترا بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور سوی توران کنی

خواننده و کسیکه با طرز سخن شاهنامه و عفت قلم فردوسی آگاه است و می بیند
 که فردوسی میل ندارد يك دختر دلیرا ایرانی تسلیم يك خارجی شود و سروته قضیه را با
 آبرومندی بهم آورده شاعر قلابی اینها را ندیده گرفته عشق نامه خود را چنین ادامه
 داده است :

غریب آهوئی آمدم در کمند که از بند جست و مرا کرد بند
 پری پیکری ناگهان رونمود دلم را ربود و غم را فزود
 بناگاه پنهان شد آن دلربا شدم من بداغ غمش مبتلا
 زهی چشم بندی که آن پرفسون به تیغم نخست و مرا ریخت خون
 مرا تلخ شد زندگی بیرخش تنم شد اسیر شکر پاسخش

ترکیبات و تعبیراتی که در این بیت‌ها بکاررفته همه از سبک قرنهای نهم و دهم است و در اشعار صحیح شاهنامه دیده نشده است .

ندانم چکرد آن فسونگر بمن	که ناگه مرا بست راه سخن
از آن گفتش هر که آرم بیاد	ز داغش شود سوز و دردم زیاد
مرا محنتی بیکران رو نمود	که از یاردوری بمن گشت سود
غم جان بر آرد خروش از درون	اگر چند عاشق بود ذوفنون

بعد از آنکه سهراب با خود این مزخرفات را زمزمه میکند هومان رئیس سپاه میفهمد که سهراب عاشق شده آنوقت میآید و با او پند و نصیحت آغاز میکند .
 هومان از ظاهر سهراب بفراس است میفهمد .

ولی از فراس است بدل نقش بست که اورا پریشانی ای داد دست
 ملاحظه کنید در این بیت نه کلمات درست است نه معانی و نه ضمائر - و باز
 میگوید :

بدام کسی پای بند آمده است	ز زلف بتی در کمند آمده است
نهان میکند درد و خونین دل است	هوس میرود راه و پادار گل است؟!

بیچاره استاد طوس که این یاوه‌های بی ارزش و ژاژه‌های بی سروته را باونسبت داده از مقام شامخش کاسته‌اند. باز قلابی گفته است که هومان پس از درك عشق سهراب نزد او آمده گوید:

بزرگان پیشین بائین و کیش	گرامی ندیدند کس را چو خویش
صدا هوی مشکین بخم کمنند	گرفتند و دل را نکردند بند
فریب پری بیکران جوان	نخواهد کسی کو بود پهلوان

غالب این اشعار از نظر ترکیب ناقص است و هیچ شاعر متوسطی هم حاضر نیست امثال این ابیات را بخود نسبت دهد. چه نه مضمون و معنی تازه دارد و نه حسن ترکیب. باری سراینده این ترهات فکر نکرده که میدان نبرد آنهم فرستاده شاهی مانند افراسیاب نمیتواند وقت خود را صرف عشق و عاشقی کند و در برابر سپاه کینه‌خواه که بایستی

آینده جنگ را تعیین کنند و برای افراسیاب و کائوس مرده پیروزی ببرند مطالب عشقی طرح کنند و وقت خواننده را صرف امثال آن کنند. بالاخره هومان به سهراب میگوید:

کسی را رسد گردی و سروری	که مهر فلک را کند مشتری
نه رسم جهانگیری و سروری است	که از مهر ماهی بیاید گریست
بدل سرد کن مهر شوخان سنگ	که فردا نمائی ز مردان بجنگ؟!
کسی خسته مهر دلبر بود	که او از زر و زور لاغر بود
از آن گفته سهراب بیدار شد	دلش بسته بند پیکار شد
بگفت این ودلرا ز دلبر بکند	بر آمد بر افروز چرخ بلند

تا اینجا سخن مغشوش ادامه دارد بعداً باز وارد سخن فردوسی میشود با

این بیت :

وزان سو چو نامه بخسرو رسید	غمی شد دلش کان سخنها شنید
اشعار فردوسی درجائی ختم شد که دژ داران جریان آمدن سهراب و تخلیه	
دژ را بوسیله نامه و پیک بکاس خبر دادند .	

یکی نامه بنوشت نزدیک شاه	برافکند پوینده مردی براه
پس از شعر بالا و دنباله آن که باید با رسیدن نامه بکاس و خبر شکست دژ	
داران مربوط باشد و شعر :	

وزان سو چو نامه بخسرو رسید خبری بر آن مبتدا گردد ، ناگهان اشعار قلابی وارد بحث میشود و تا حدود شصت و هشت بیت معترضه میان آن دو جزو قرار میگیرد .

کسانی که با اسلوب بیان فردوسی و کلمات روشن و تعبیرات بدیع او آشنائی دارند با خواندن این ابیات الحاقی درک میکنند که چقدر خیانت بزرگی است ایات سست و رکیک سرودن و به بزرگان ادب نسبت دادن و در نتیجه از مقام شامخ گویندگان نامی کاستن . امیدواریم که با توجه شاهنشاه آریامهر و جمع آوری نسخه های پراکنده پارسی در کتابخانه ای که خبر آنرا شنیدیم نسخه شاهنامه ای از سده پنجم یا ششم یا اقل هفتم هجری بدست آید و از این دغل کاریها پرده بردارد .